



دین شناسی می گوید: سراسر هستی بر اساس نظام موسیقایی شکل گرفته است. و انسان در این جهان وظیفه دارد که سخن هستی را از لابه لای مظاهر متعدد وجود کشف کند و به اسرار حیات پی ببرد، لذا دین شناسی تأکید می کند که هستی پیکره ای است زنده که در گذار مراحل مختلف نو می شود و ظهور شگفت آور حیات هیچ گاه از تجدد موسیقایی هستی جدا نیست. در تاریخ ادیان، هستی در هیأت درختی عظیم تصویر



اسطوره شناسی (۵)

● پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 ● ترجمه محمد رضا ترکی

درخت در اساطیر کهن

آسیا و عهد قدیم به درختان جاودانگی و سفر تکوین به درخت حکمت اشاره دارد، به دیگر تعبیر، درخت توانسته است بیانگر همه مقدسات انسان و همه ویژگیهای خدایان، پهلوانان و نیمه خدایان باشد.^۱

در حماسه Völuspá یک پیامبر مونث به نام La völa می گوید:

یاد می کنم غولانی را که در سپیده دم جهان زاده شدند/ آنان

شده است. درخت به خاطر توان بی نهایت خویش در نو شدن، تصویری است از هستی.

درخت از دیدگاه آیین ها، نه تنها رمز هستی است، بلکه نماد حیات و جوانی و جاودانگی نیز هست. در کنار «درختان مرکزی» که در اساطیر آلمانی به آن اشاره شده، تاریخ ادیان از «درختان حیات»، «درختان جاودانگی» و «درختان حکمت» نیز سخن می گوید. اساطیر بین النهرین به درختان حیات، و عقاید

را که حیاتم بخشیدند/ عوالم نه گانه را می شناسم و نه ساحت را که درخت جهان بر آن سایه افکنده است/ درختی را که بر حکمت استوار است و در قلب زمین رویده است/ می دانم درختی است که Yggdrasil نام دارد/ نوك درخت در بخار آب سپید شناور است/ آنجا که دانه های شبم در وادی فرو می ریزد/ درختی که همواره در بالای چشمه Urd سرسبز ایستاده است.

این سرود اسکاندیناویایی تماشای هستی در هیأت درخت را نشان می دهد. در بسیاری از تمدنهای دیگر نیز چنین نگرشی وجود دارد. درخت مقدس داستانی است که در همه آیین های کهن و در همه اعتقادات و هنرهای بومی در سراسر جهان و در شمایل نگاری همه تمدنها دیده می شود.

بعد دینی

درخت مظهر قدزت وجود است، و از این رو در آیین های کهن مورد پرستش قرار گرفته که حامل یک بعد روحی است. درخت دارای نیروهای قدسی است، چون همودی می روید، درخت سبزی می شود، سپس برگهایش را از دست می دهد و بار دیگر آنها را به دست می آورد؛ این بدان معنی است که درخت بازیگر نمایش رستاخیز است؛ می میرد و به زندگی باز می گردد. درخت بدین ترتیب رمز وجود است. لذا برخی از ادیان کهن، درخت را عین هستی دانسته اند و موضوع درخت مرکزی از همین جا به میان آمده است.

اندیشه های کهن یهودی می گوید: قربانگاههای کنعانیان و عبرانیان، «روی هر تپه و زیر هر درخت» قرار داشته است (ارمیا ۲: ۲۰) و پیامبر خود می گوید: «ای قوم یهوا گناهان شما با قلمی آهنین و نوکی از الماس بر دلهای سنگی تان نوشته شده و بر گوشه های قربانگاههایتان کنده کاری شده است. جوانان شما یک دم از گناه غافل نمی مانند، زیر هر درخت سبزی و روی هر کوه بلند بت می پرستند.» (۱۷: ۱-۲) لذاست که «مکان مقدس» مظهر صحنه نمایش هستی به شمار می آید.

در بابل درخت Kiskanu مظهر همه اشکال درخت مرکزی است؛ این درخت جایگاه خدای سرسبزی و علوم مدنیت است. همچنین منزلگاه مادر Ea و الهه Bau - خدای افزونی و سرسبزی برای دامداری و کشاورزی به شمار می آید. در شمایل نگاری بین النهرین، ستارگان، گنجشکان و مارها، درخت مرکزی را احاطه کرده اند و هر ستاره، گنجشک و ماری، دارای بعد وجودی مشخصی است.

اندیشه های کهن هندی نیز وجود را در هیأت درخت تصویر می کند. هندیان بر آن اند که هستی «درخت واژگونه» ای است که ریشه در آسمان دارد و شاخه های خویش را بر سرتاسر زمین گسترده است. حماسه های هندی نیز به همین مفهوم دینی اشاره دارد.

یک اندیشه هندی دیگر درخت را نماد هستی و مظهر وضعیت انسان در عالم می داند. لذا گفته اند: «ریشه کن کردن درخت» با نابود کردن انسان برابر است.

افلاطون نیز از این درخت واژگون سخن گفته است. این مفهوم در اندیشه های کهن عبرانی و در آیین های ایسلند و فنلاند و شماری از قبایل استرالیا نیز وجود دارد. در ثراث سرزمین های کرانه اقیانوس آرام از درختی مرکزی سخن رفته است که شاخه هایش تا آسمان سوم و هفتم نیز می رسد.

Yggdrasil بویژه درختی مرکزی به شمار می آید که تا قلب زمین - یعنی سرزمین خولان و دوزخ - ریشه دوانده است. در نزدیکی این سرزمین چشمه جادویی Mimir قرار دارد و در پیرامون درخت، چشمه Urd واقع شده که محل انجمن روزانه خدایان است.

در شمایل نگاری مصر، در این باره سخن رفته که بازوان خدایی که بخشش و سرسبزی را به عهده دارد از «درخت زندگی» بیرون می آید و آب حیات را از جامی که در دست دارد می ریزد. در برخی از تمدنها نیز خدایان سرسبزی، به صورت درخت تصویر شده اند.

در افریقا، درخت رمز مادری خدایی است که زنان آن را تقدیس می کنند و ارواح مردگانی که مشتاق بازگشت به زندگی هستند در آستان آن استغاثه می کنند.

درخت - آب

در هند نیز رابطه دوگانه آب - درخت وجود دارد. «رودخانه ای که عمری ندارد» در نزدیکی «درخت - ستون»

جاری است. این دوگانه در آثار کهن یهودی و مسیحی نیز موجود است. در پیشگویی حزقیال از چشمه ای جادویی سخن رفته است که از زیر معبد بیرون جاری است و درختانی بار آور آن را احاطه کرده است (فصل ۴۷). در عهد جدید، مکاشفه یوحنا چنین می گوید: «آن گاه رودخانه آب زندگانی را به من نشان داد که مثل بلور صاف و زلال بود. از رودخانه از تخت خدا و «بره» جاری می شد و از وسط جاده اصلی می گذشت. دو طرف رودخانه، درختان زندگی قرار داشت که سالی دوازده بار میوه می دادند، یعنی هرماه یک نوع میوه تازه. برگهایش نیز شفابخش بود و برای درمان قومها به کار می رفت. (۲۲: ۱-۲) سفر تکوین نیز از درخت حیات که در میان بهشت قرار دارد و از نهری که از عدن جاری است و بهشت را میراب می کند، سخن می گوید (۲: ۹-۱۰) بدین گونه متوجه شباهت معبد یهود و بهشت موعود می شویم.

در مصر، «هاتور» در یک درخت آسمانی که درخت جاودانگی است منزل دارد. او به ارواح مردگان غذا می دهد و آنان را از تداوم حیات مطمئن می کند.

درخت معرفت^۲

در سفر تکوین نیز به درخت حیات و درخت شناخت نیک و بد اشاره شده است. خداوند آدم را از خوردن میوه این درخت باز داشت تا از مرگ در امان باشد. پرسشی در اینجا مطرح می شود که چرا کتاب مقدس در اینجا از درخت معرفت نام



می برد و از درخت حیات سخن نمی گوید؟ آیا درخت حیات شبیه درخت معرفت است؟ آیا سخن علما که می گویند درخت حیات مخفی بوده و آدم تنها پس از شناخت راز معرفت نیک و بد - یعنی سر حکمت - می توانسته به محل درخت حیات راه برسد درست است؟ آیا درخت حیات نیز مثل «گیاه جاودانگی» که گیلگمش در اعماق اقیانوس به دنبال آن بوده «پوشیده و مخفی» است؟ این مفهوم را در تمدن بابلیان نیز می بینیم. بابلیان معتقد بودند دو درخت در آستانه مدخل شرقی آسمان وجود دارد: درخت حق و درخت حیات.

درخت - مار

آیا انسان به مجرد آگاهی به راز معرفت نیک و بد به خداگونگی می رسد یا اگر به کمک این معرفت به مکان درخت معرفت پی برد به چنین مقامی دست می یابد؟ انسان چگونه می تواند به راز جاودانگی پی برسد؟ نص تورات می گوید: «سپس خداوند فرمود: حال که آدم مانند ما شده است و خوب و بد را می شناسد، نباید گذاشت از میوه درخت حیات نیز بخورد که تا ابد زنده بماند.» [سفر پیدایش ۳: ۲۲] پس انسان تنها پس از چشیدن میوه درخت دوم - یعنی درخت جاودانگی - است که می تواند به الوهیت برسد.

سؤال دیگری در اینجا پیش می آید: چرا مار انسان را وسوسه کرد تا از درخت معرفت که تنها به او معرفت می بخشید بخورد؟ مار به عنوان مظهر روح شر که می خواست از جاودانگی انسان جلوگیری کند، می باید تنها از نزدیک شدن انسان به درخت حیات «مانعت» کند!

از دیگر سو، دو گانه درخت - مار را در ادیان ملت های فراوانی می بینیم. معنای همزیستی انسان - درخت - مار آشکار است. جاودانگی به سختی به دست می آید و آن را در درخت یا چشمه زندگی - یعنی در جایی که امکان دست یافتن به آن موجود نیست؛ در دوردست زمین یا اعماق اقیانوس، در سرزمین طوفانها - به تعبیری در یکی از «نقاط مرکزی» جهان - می توان یافت. اسطوره از نگاهبانی درخت توسط مار سخن می گوید؛ انسانی که پس از تلاشهایی طاقت سوز به درخت نزدیک می شود، باید با مار مبارزه کند تا به جاودانگی برسد. نبرد با مار



دارای بعد آیینی است؛ رسیدن به جاودانگی. این نبرد ضرورتاً نبردی جسمانی نیست، چون مار بدون دست و پنجه نرم کردن جسمی، و به کمک نیرنگ بر انسان فائق آمد. از ظاهر نص تورات نمی توان به این نتیجه رسید که مار نقش «نگاهبان» درخت زندگی را به عهده دارد، اما پس از نتیجه آزمون، ممکن است این وظیفه به او محول شده باشد.

در ادیان مختلف می توان همین رابطه دو گانه زمین - درخت - مار را مشاهده می کرد. در میراث اساطیر کهن ایرانی، درخت حیات را می بینیم که درختی شبیه به آن در آسمان وجود دارد. این درخت همان ویژگیهای درخت خلود در تورات را با خود دارد و هر کس از میوه آن بخورد به جاودانگی می رسد. در تمدنهایی که از ادیان ایرانی تأثیر پذیرفته اند، آیین های متعددی وجود دارد که حکایت از ماری دارد که در نزدیکی درخت حیات زندگی می کند. اقوام Kalmouks و Bouriates به وجود ماری به نام Abryga عقیده دارند که در نزدیکی «دریاچه شیر» زندگی می کند. اساطیر آسیای میانه خبر از این دارد که مار Abryga بر گرد تنه درخت یادشده پیچیده است.

بر اساس باورهای اسطوره ای، Etana - خدای اسطوره ای مملکت Kish - آفتاب و خدای Anu را نیایش کرد و از او خواست که درخت حیات را به او عطا کند و او به کمک کرکسی که ماری او را به نیرنگ در گودالی افکنده بود، توانست به آسمان پرواز کند. این نبرد مار و کرکس، عنصری اساسی در اساطیر اروپایی - آسیایی و هندی است.

در اساطیر بابلی Les Nomes به سوی درخت Yggdrasil روی می آورد تا همواره جوان و زنده باشد. روی شاخه های این درخت یک ماده بز، یک کرکس، یک آهو و یک سنجاب خانه دارند. مار Nidnogg نیز روی تنه درخت دیده می شود که تلاش دارد درخت را از پا بیفکند. درخت شاهد درگیری روزانه کرکس و مار است. زمانی که هستی در یک مرحله جغرافیایی که Voluspa آن را اعلام خواهد کرد و در آن نهایت عالم برای آفرینش یک مرحله بهشتی جدید فرامی رسد، درخت Yggdrasil به شدت به لرزه درمی آید، اما نمی شکند و از پا نمی افتد. این اهتزاز که به فرو رفتن خاک می انجامد، اساساً برای لرزاندن تمامی هستی نیست.

Kaarle Kronn کوشید است، اسطوره Yggdrasil را به کمک درخت حیات که در تورات آمده تفسیر کند، اما Sophus Bugge آن را با داستان صلیب حضرت مسیح تفسیر کرده است که هر دو نظریه نامقبول است. برخی نیز نزاع کرکس - مار را به عنوان یک رمز هستی شناختی در مورد نبرد نور و طوفان - با توجه به تضاد دو جریان خورشیدی و فرو - خاکی تفسیر می کنند. به هر حال توجه ورود عناصر یهودی - مسیحی در اسطوره Yggdrasil بی شک دشوار است.

La Mishna با نگاهی دیگر به دو گانه درخت - مار، تأکید می کند که درخت زندگی و مرگ در تورات تاك بوده است، چون شراب تعبیر گیاهی جاودانگی است و چون شراب، در

ادیان کهن رمز جوانی و زندگی ابدی بوده است. و مهم تر از همه اینکه شراب تا دیرباز رمز حکمت شمرده می شده است، گفته شده که خدا- مار Hannat مجاز به چشیدن درخت زندگی- تاك- بوده است.

می توان احتمال داد که پیش از حضرت مسیح، عهد قدیم، آیات مربوط به دوگانه درخت- مار را از این اساطیر گرفته باشد. مثلاً در سفر تثبیه که حضرت موسی شرایع خویش را بیان می کند می خوانیم: «مثل درختانی می باشند که انگور تلخ و سمی به بار می آورند، مانند شرابی هستند که از زهر مار گرفته شده باشد.» (۳۲: ۳۱-۳۲) و نیز در سفر امثال آمده است: «پس فریفته شراب قرمز نشو که در پیاله به تو چشمک می زند و سپس به نرمی از گلویت پایین می رود، زیرا در پایان، مثل مار سمی تو را خمر اهدا گزید.» (۲۳: ۳۱-۳۲)

یادآور شویم که تاك در کنار چشمه آب و در مناطق کوهستانی می روید. نهال تاك را «هورا مزدا» در کوه هریتی^۲ Haraiti کاشته است. درختی نیز در آسمان وجود دارد که شبیه تاك است. این درخت به کسانی که آن را بچشند جاودانگی می بخشد. اولین انسان در اساطیر ایرانی جاویدان و بی مرگ بوده است، اما مانند آدم، جاودانگی را با ارتکاب خطا از دست می دهد. او «دروغ گفت و در اندیشه تکذیب حق برآمد.» به سبب گناه نخستین انسان ایرانی نخستین، دیگر انسانها جاودانگی را از کف دادند.^۳

درخت - صلیب

درخت حیات به دیگر گیاهان خارق العاده شبیه است؛ از این لحاظ که شفا می بخشد، مردگان را زنده می کند و جوانی را برمی گرداند و... ارزشمندترین گیاه از این دست، گیاهی است که جوانی را بازمی گرداند. و در تمدنهای ایرانی، رومی و شماری از تمدنهای اروپایی مشهور است.

حکایتی در این زمینه وجود دارد که می گوید روزی سلیمان از ملکه سبا راز جاودانگی را پرسید. ملکه از گیاهی سخن گفت که در میان صخره ها می روید. سلیمان در آنجا مردی سپیدموی و سالخورده را دید که گردش می کرد و گیاه موردنظر را در دست داشت و با خوشحالی تمام گیاه را به سلیمان بخشید. چون تا زمانی که آن را با خود داشت نمی مرد. اما این گیاه تنها عمر جاوید می داد و جوانی را بازمی گرداند.

اساطیر مسیحی می گوید: چوب صلیبی که عیسی مسیح بر آن میخکوب شد، مردگان را زنده می کند. هیلانه- مادر امپراتور کنستانتین- این چوب را یافت. این فضیلت- زنده کردن مردگان- از آنجا ناشی می شود که صلیب مسیح را از درخت حیات که در بهشت کاشته شده، ساخته بودند. در شمایل نگاری مسیحی صلیب مسیح به صورت درخت حیات تصویر می شود.

بر اساس اندیشه های کهن مسیحی، صلیب مسیح به منزله درخت مرکزی است. یعنی «درختی که از زمین به آسمان

می روید و درختی است جاوید. این درخت در میان آسمان و زمین قرار دارد و هستی بر شاخه های آن متکی است.» اساطیر مسیحی می افزاید: درخت حیات در جلجتا کاشته شده است.

همان طور که درخت زمین را به آسمان پیوند می دهد، صلیب انسان را به راه نجات می رساند. بیفزاییم که «اورجینوس»^۴ مسیح را به درخت تشبیه کرده است. در اندیشه های کهن آسمانی، درخت زندگی ریشه در دوزخ دارد و رأس آن به نزدیکی عرش می رسد و سراسر جهان را با شاخسارهای خویش در آغوش می کشد، این درخت صلیب است. در اساطیر شرقی، صلیب، پل یا نردبانی است که ارواح مردگان به کمک آن به ملاقات خدا می روند.

در هند؛ هندیان توجهی به جاودانگی ندارند. آنها به دنبال گیاهی هستند که جوانی را بازگرداند، چون تصوف هندی به جای زندگی جاودانه به وحدت با هستی و با روح واحد مطلق اهمیت می دهد. همین مفهوم در یونان نیز شایع است. در اساطیر یونانی، افسانه های متعددی وجود دارد که اسکندر قهرمان آنهاست و پیرامون همین موضوع است.

در اساطیر اسکاندیناوی، سبب نقش مهمی در بازگرداندن جوانی دارد. لذا خدایان همیشه با خوردن سبب جوانی خود را حفظ می کنند و تا پایان دوران کنونی هستی به زندگی خود ادامه می دهند.

درخت - سبزه

دیدیم که درخت، مظهر سبزه نیز هست. لذا سبزه نیز اهمیت آسمانی پیدا می کند، یعنی دست خدایان آن را می چینند. همچنین حکایتی وجود دارد در مورد علفی که بر کوه جلجتا روید و زخم مسیح را ضماد کرد.

اساطیر هندی از گیاهی سخن می گوید که ناتوانی جنسی را درمان می کند و خدای Gandharva به کمک آن به «وارونا» مردانگی بخشید.

اساطیر ملل مختلف بر این تأکید می کند که انسان از درخت زاده شده است. در اساطیر ژاپن آمده است که پس از طوفان، تنها برادر و خواهری به صورت خارق العاده زنده ماندند. آنها با یکدیگر ازدواج کردند و گیاهی را زاییدند که همه نژادهای بشر از آن به وجود آمدند. حماسه های هندی دلالت دارند که انسان از ساقه نی متولد شد. در ماداگاسکار عقیده ای هست که انسان از درخت موز به دنیا آمده است. در اساطیر ایرانی آمده که روح انسان نخستین [=کیومرث] پس از مرگ و گذشت چهل سال وارد زمین شد و به صورت گیاهی درآمد که به انسان مبدل شد.^۵ در چین می گویند هر زنی با درخت خاصی منطبق است: هر وقت درخت شکوفه می کند، زن بادار می شود. اقوام Papous- به عنوان مثال- می گویند: هر گاه کسی درختی را قطع کند، می میرد. این عقیده در میان تمدنهای زیادی وجود دارد.^۶

بر اساس اساطیر یونانی Leto، آپولو و آرتیمیس را در حالی

که درخت نخل مقدس را با دست خود لمس می کرد به دنیا آورد. در آیین بودایی، ملکه Māhā-māyā بودا را در حالتی زایید که شاخه های درخت Sala را در دست داشت. لذا زنی که فرزند خویش را در نزدیکی درخت یا «چشمه حیات» به دنیا می آورد، آینده درخشانی را برای او تضمین می کند.

به این نکته نیز اشاره کنیم که درخت از «مراکز» هستی است. به حسب ادیان گوناگون، خدایان از میوه های این درخت مرکزی تغذیه می کنند. بسیاری از اقوام معتقدند که کودکان، قبل از ولادت، مانند گنجشکان، روی شاخه های درخت مرکزی هستی شادمانه زندگی می کنند.

و سرانجام یادآور شویم که یک نیایش ودایی که کاهن آن را در ستایش درخت مرکزی هستی و در ضمن برپایی آیین های مقدس می خواند می گوید: «ای درخت، آسمان را با رأس خویش پاره نکن و فضا را با تنه خویش مجروح نساز...» ریگ ودا سرودی را در بر دارد که می گوید: «با رأس خویش، ای درخت، به آسمان تکیه داری و با میان تنه ات هوا را پاکیزه می کنی و با پایت زمین را ثابت می داری...»

یادداشت های مترجم

۱. در مورد نقش اسطوره ای درخت از جمله نگاه کنید به مقاله، خواندنی مهرداد بهار در از اسطوره تا تاریخ، با عنوان «درخت مقدس» ص ۴۲ به بعد. [نشر چشمه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷ به اهتمام دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور]
۲. داستان درخت حیات که در واقع همان درخت معرفت است در دفتر چهارم شاهنامه فردوسی، دیباچه کللیه و دمنه، عجایب نامه و فوائد السلوک آمده است [رک: مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ص ۸۳]

ایاتی از دفتر دوم مثنوی را بخوانید:
گفت دانایی به رمز ای دوستان
که درختی هست در هندوستان
هرکسی کز میوه او خورد و برد
نی شود او پیر و نی هرگز ببرد
پادشاهی این شنید از صادقی
بر درخت و میوه اش شد عاشقی
قاصدی دانا ز دیوان ادب
سوی هندوستان روان کرد از طلب

سالها می گشت آن قاصد از او
گرد هندوستان برای جستجو...
قاصد شه شبه در جستن کمر
می شنید از هر کسی نوعی خبر...
چون بسی دید اندر آن غربت تعب
عاجز آمد آخر الامر از طلب...
بود شیخی عالمی قطبی کریم
اندر آن منزل که آیس شد ندیم...
رفت پیش شیخ با چشم پرآب
اشک می یارید مانند سحاب...
شیخ خندید و بگفتش ای سلیم
این درخت علم باشد ای علیم
بس بلند و بس شگرف و بس بسیط
آب حیوانی ز دریای محیط
که درختش نام شد گاه آفتاب
گاه بحرش نام شد گاهی سحاب

۳. در زامیاد یشت آمده است: «نخستین کوهی که از این زمین برخاست، ای سپنتمان زرتشت، هریتی بلند است که همه ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده است.»

هریتی که غالباً هرا یا هرابرزیتی آمده، اساساً یک کوه مینوی و مذهبی بوده و بعدها این اسم را به کوه معروف ایران اطلاق کرده، البرز یا هربرز گفته اند. [پورداد، یشت ها، ج ۲، ص ۳۲۴]

۴. جمشید [= یم - جم] در اوستا جفتی به نام «یم» یا «ییمگ» دارد که در حکم نخستین جفت بشر به شمار می رود و از لحاظ ریشه داستان با مشی و مشیانه - انسانهای نخستین در اساطیر ایرانی - نزدیک و یکسان است. در شاهنامه، نخستین انسان کیومرث است و جمشید نخستین پادشاه به شمار می آید. گفته اند که سرانجام در ضمیر جمشید دروغگویی ماوا گرفت و دروغگویی آغاز کرد، در نتیجه فر پادشاهی از او رخت بریست، ظاهراً اشاره مؤلف به روایت یادشده است.

مهرداد بهار نوشته است: «جم از کهنترین چهره های اساطیر هند و ایرانی است... او خواهری دارد به نام Yami... مردمان جهان فرزندان این خواهر و برادرند. بنا به اساطیر هند و ایرانی که آثار آن در وداها و اساطیر ایرانی بازمانده است، می توان معتقد شد که هند و ایرانیان معتقد بودند که این برادر و خواهر نخستین پدر و مادر جهانیان اند.»

[پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۲۵]

در مورد گناه جمشید روایات متعددی هست: اینکه گوشت گاو را برای خوردن مردمان آورد؛ همبستری با خواهر؛ ادعای خدایی و دروغگویی.

۵. اوریجینس Origenes (۱۸۵-۲۵۳ م) از شارحان الهیات مسیحی. (اعلام المنجد)

۶. کیومرث، نخستین انسانی است که از عالم مینو بر زمین فرستاده شد. وی نخست نامیرا بود، اما بر اثر گزند اهریمن دچار مرگ شد. از تن او فلزات سودمند و از تخمه او زر آفریده شد و در دل زمین جای گرفت. پس از چهل سال از این تخمه دو ساقه ریواس به هم پیچیده از زمین رویید که اندک اندک شکل آدمی به خود گرفت و مشی و مشیانه از آن پدید آمد.

۷. در فرهنگ ملت ما نابود کردن درخت حتی از شکار نیز شوم تر است. اگر شکار و نخجیربانی انسان را به درویشی می کشاند، درخت افکنند عمر را کوتاه می کند. یک ضرب المثل معروف می گوید:

درخت افکن بود کم زندگانی
به درویشی کشد نخجیربانی

